

# آقای پپ

(رمان)

لوید جونز

مترجم: فریده اشرفی



تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه / شماره کتاب: ۱۰۰۰ / شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰۰-۰۰۰

همه اسمش را «چپول» گذاشته بودند. حتی در آن روزهایی که من دختری سیزده ساله و لاغر مردنی بودم، فکر می‌کردم حتماً خودش از لقبی که به او داده‌اند خبر دارد، اما اهمیت نمی‌دهد. چشمانش آن قدر به چیزی که پیش رو داشت متمرکز بودند که نمی‌توانست به ما، بچه‌های پابره‌نه، توجه کند.

مانند کسی به نظر می‌رسید که شاهد رنج و مصیبتی بوده، یا خودش گرفتار آن شده و نتوانسته فراموش کند. چشمان درشتش در آن سر بزرگ، بیش‌تر از چشم دیگران بیرون زده بود - انگار می‌خواستند از سطح صورتش بیرون بزنند. آدم را یاد کسی می‌انداختند که نتوانسته با سرعت کافی از خانه بیرون برود و لای در گیر کرده است.

«چپول»، یک دست‌کت و شلوار سفید را هر روز می‌پوشید. در آن گرمای شرجی، زانوهای شلوارش در آمده بودند. بعضی از روزها، دماغی دل‌کی روی صورتش می‌گذاشت. البته، دماغش همین‌طوری هم بزرگ بود. نیازی به آن لامپ قرمز نداشت. اما نمی‌دانم چرا نمی‌توانستیم این فکر را از سرمان بیرون کنیم که او در روزهای به‌خصوصی که برای خود او معنای به‌خصوصی داشت، آن دماغ قرمز را روی صورتش می‌گذاشت. هرگز خنده‌ی او را نمی‌دیدیم. و روزهایی که آن دماغ دل‌کی را روی صورتش می‌گذاشت، با تمام وجود دل‌تان می‌خواست رو برگردانید، چون هرگز چنین غمی را روی صورت هیچ‌کس ندیده بودید.

او تکه‌ای طناب در دست داشت که به چرخ‌دستی‌ای وصل شده بود که